

سنت‌های تربیت‌ساز در المیزان

عبدالرضا ضرابی*

چکیده

در «المیزان» مفاهیم متعددی وجود دارد که می‌توانند نزدیک با مبانی، اصول، اهداف، روش‌ها و مراحل تعلیم و تربیت باشند. این مقاله به دنبال استنباط مفاهیمی از تفسیر المیزان است که با مبانی تعلیم و تربیت در ارتباط است؛ به‌ویژه آن دسته از مبانی که به‌عنوان مبانی هستی‌شناختی تربیت و به‌طور خاص، «سنت‌های تربیت‌ساز» شناخته می‌شوند. به‌طورکلی، سنت‌های الهی را می‌توان به دو قسم منقسم کرد: سنت‌های اخروی و سنت‌های دنیوی؛ دسته اول، سنت‌هایی هستند که به زندگانی آن‌جهانی و مسئله پاداش و کیفر اخروی مربوط است و دسته دوم، به رفتارهای اجتماعی انسان و نتایج این‌جهانی آن می‌پردازد. منظور از سنت‌های تربیت‌ساز در اینجا، دسته دوم از این سنت‌ها، یعنی سنت‌هایی است که به رفتارهای اجتماعی انسان و نتایج این‌جهانی آن مربوط می‌شود. از مهم‌ترین سنت‌های تربیت‌ساز، می‌توان به سنت امتحان و ابتلاء، سنت ارسال رسل، سنت هدایت، سنت استدراج، سنت املاء و امهال، سنت قطعی پیروزی حق بر باطل (که هدف خداوند متعال در قرآن کریم از طرح آنها به مناسبت‌های مختلف، تربیت انسان‌ها و ارائه طریق سلوک به سوی سعادت و کمال بوده)، اشاره کرد.

کلیدواژه‌ها: سنت، تربیت، سنت‌های تربیت‌ساز.

مقدمه

قرآن در بسیاری از آیات، به عنوان کتاب هدایت و تربیت معرفی شده است؛ از جمله:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره: ۲)؛

آن کتاب [با عظمت] هیچ تردیدی در آن نیست. [و] راهنمای پارسایان (خودنگهدار) است.

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِّلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيَبَشِّرُ

الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا»

(اسراء: ۹)؛ در حقیقت، این قرآن، بدان (شیوه‌ای) که آن پایدارتر است، راهنمایی می‌کند؛ و به مؤمنانی که [کارهای] شایسته انجام می‌دهند، مژده می‌دهد که برای آنان پاداش بزرگی است.

«چیزی که جز هدایت نیست و هدایت محض

است و در حریم او هیچ‌گونه ضلالت راه ندارد و اصلاً ضلالت‌پذیر نیست، قرآن کریم است که آفریدگار جهان درباره او چنین می‌گوید: «هَذَا بَصَائِرُ مِن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (اعراف: ۲۰۳).

قرآن در آیه و آیات ۵۷ سوره «یونس» و ۶۴ و ۸۹ سوره «نحل» و ۲۰ سوره «جاثیه» به عنوان عین هدایت و حقیقت آن، معرفی شده است» (جوادی آملی، ۱۳۷۲، ص ۱۶).

«تربیت» در پژوهش‌های آموزشی و تربیتی جهان

امروزه به ابعاد متعددی همچون تربیت جسمانی، عاطفی، عقلانی، اخلاقی، دینی، معنوی، اعتقادی، اقتصادی، سیاسی، جنسی، اجتماعی و... تقسیم می‌شود. اگر از این زاویه به آیات قرآن نگاه کنیم، خواهیم یافت که خداوند متعال به انحای مختلف هریک از این ساحت‌های تربیتی را به مناسبت بیان کرده است. و این امر به این سبب است که موضوع

تربیت، «انسان» است و خداوند متعال نیز قرآن و نیز پیامبران و رسل خود را برای «تربیت انسان» فرستاده است. بنابراین، می‌توان از تمام آیات الهی برداشتی تربیتی داشت؛ چون تربیت دارای ارکان و عناصری همچون مبانی، اصول، روش‌ها، اهداف، مراحل، و عوامل است. از این رو، هر آیه‌ای از آیات الهی یا به یکی از ارکان و عناصر تربیت اشاره دارد؛ یا مبانی از مبانی تربیتی را در حوزه هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و یا ارزش‌شناسی بیان می‌کند. برای نمونه، آیه «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ فَأِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (بقره: ۷۲-۷۱)؛ یاد کن هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: در واقع، من آفریننده بشری از گِل هستم، و هنگامی که او را مرتب نمودم و از روح خود در او دمیدم، پس برای او سجده‌کنان درافتید) مربوط به حوزه انسان‌شناسی است. برخی از آیات عهده‌دار تبیین اصلی از اصول تربیتی‌اند؛ مثل آیاتی که از بایدها و نبایدها سخن می‌گویند. بخشی از آیات قرآن عهده‌دار تبیین روش‌های تربیتی قرآن هستند؛ مثل آیه ۱۵۹ سوره «آل عمران» که روش محبت را به عنوان یکی از روش‌های تربیتی قرآن بیان می‌دارد و خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ و به سبب رحمتی از جانب خدا با آنان نرم‌خو شدی؛ و اگر (بر فرض) تندخویی سخت‌دل بودی، حتماً از پیرامونت پراکنده می‌شدند. تعدادی از آیات، هدفی از اهداف تربیتی قرآن را بازگو می‌کنند: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ

سنت

معنای لغوی: سنت که جمع آن «سنن» است، در لغت به معنای راه، روش، طریقه، قانون، سرشت، آیین، رسم، شریعت و نهاد آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۸). این کلمه، از ریشه «سَنَنَ» به معنای تیز کردن، صیقل دادن، راندن و راه بردن یک چیز در مسیر مشخص است (معلوف، ۱۹۷۳م). همچنین به اصل، قاعده و قانون هم «سَنَنَه» گفته می‌شود (ابن منظور، ۱۴۲۶ق). معنای اصطلاحی: کلمه سنت اولاً، به معنای راه پر تردد است؛ راهی که بر اثر رفت و آمد زیاد و مستمر در میان ناحیه‌ای ایجاد می‌گردد. ثانیاً، معنای انتقال یافته هر شیوه یا الگوی رفتار مستمر، عادت خوب یا بد فرد یا قوم است که از گذشته شروع شده و تا آینده نامعلوم ادامه می‌یابد (الگار، ۱۳۸۳، ص ۸۹). فخررازی در تفسیر الکبیر می‌نویسد: سنت به معنای راه مستقیم و نمونه پیروی شده است و در مورد ریشه آن وجوهی ذکر شده: ۱. سنه بر وزن فعلة از سن الماء سنه به معنای امتداد دادن ریزش آب، گرفته شده است. «السن» یعنی: ریختن آب. عرب طریق مستقیم را به آب ریخته شده تشبیه کرده است؛ زیرا در آنجا اجزای آب پشت سر هم قرار دارد. ۲. از «سنت النصل» و «السنان» گرفته شده است؛ یعنی: نیزه و تیغ را تیز و دارای حد قرار داد. پس فعل منسوب به پیامبر را سنت می‌نامند؛ زیرا مسنون یعنی دارای حد و مرز و اندازه است. ۳. از «سن الابل» به معنای «خوب چرا کرد»، گرفته شده است و سنت نبی به این معناست که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افعال و آموزش را خوب مورد رعایت و توجه قرار داد (فخررازی، ۱۴۱۱ق، ج ۹، ص ۱۱).

اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ... ﴿نحل: ۳۶﴾؛ و به یقین در هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم تا بگویند: خدا را بپرستید؛ و از طغیانگر (ان و بت‌ها) دوری کنید. پس، برخی از آنان کسانی هستند که خدا (آنها را) راهنمایی کرده؛ و برخی از آنان کسانی هستند که گمراهی بر آنان ثابت گردیده است... و سرانجام، آیاتی که به مرحله‌ای از مراحل تربیت، یا به عوامل و موانع تربیت اشاره دارند.

هدف از بیان سنت‌های الهی در قرآن از سوی خداوند متعال نیز تربیت انسان‌هاست. اما بیان سنت‌ها می‌تواند به عنوان شیوه و روشی تربیتی تلقی شود که خداوند متعال از این طریق، انسان‌ها را به رابطه و برخورد خویش با اقوام و گذشتگان و برخورد متقابل آنها با خداوند و رسل او و سرانجام فرجامشان آشنا و آگاه نماید، تا ضمن تفکر و تدبیر، از سرنوشت آنان، پند و موعظه بگیرند و راه ضلالت و گمراهی را رها کرده و مسیر سعادت و کمال را بپیمایند و تربیت شوند. از این رو، می‌توان این سنت‌ها را «سنت تربیت‌ساز» نامید.

در این نوشتار سعی شده است با استفاده از نظرات علّامه طباطبائی در تفسیر گران سنگ المیزان، سنت‌های تربیت‌ساز را با این نگاه بررسی کند. اما در خصوص سنت‌ها منابع گوناگونی اعم کتاب و مقاله وجود دارد که به برخی از سنت‌ها به فراخور موضوع مورد نظر پرداخته‌اند، اما زاویه نگاه آنها عموماً تاریخی و یا اجتماعی بوده است و کمتر نگاه تربیتی شده است.

و ایرادی، به آنها پایبند هستند. قرآن کریم از این نوع سنت به بدی یاد کرده است و خاطر نشان می‌کند که هرگاه مشرکان از پاسخ به پیامبر خدا ﷺ ناکام می‌ماندند، به رسم اجداد خود تمسک می‌جستند و می‌گفتند: ما گذشتگان و اجدادمان را چنین یافتیم؛ بنابراین، ما هم همان‌گونه عمل می‌کنیم (زخرف: ۲۲).

در این نوع سنت، زمینه ظهور ناسیونالیسم‌های قومی، تباری، ملی و حتی زبانی فراهم می‌شود. اسلام با شکستن حد و مرزهای کاذب، هر نوع آداب و رسوم گذشتگان را، خوب یا بد تلقی نمی‌کند، بلکه با دعوت انسان به اندیشه و تعقل، بین سنت مقبول و مردود تفکیک قایل شده و سنت مقبول و حسنه را برای همیشه دارای ارزش و اعتبار می‌داند. اسلام آداب و رسوم گذشتگان را که با سرشت و فطرت پاک انسانی و با احکام الهی منطبق باشد، محترم و ارزشمند، و در غیر این صورت، آن را فاقد ارزش الهی و معنوی می‌داند. آنچه در بحث از سنت الهی مقصود ماست، معنای اول از سنت است؛ یعنی یک سلسله قوانین و نوامیسی که خداوند متعال بر جهان هستی حاکم کرده است که سه ویژگی اساسی دارند: الف) کلی، عمومی و جهان‌شمول‌اند؛ این سنن در مورد تمام اقوام و ملت‌ها در همه زمان‌ها جریان دارد. ب) ناظر به نظام تکوین و تشریح‌اند؛ و به اجرا در آمدن مفاد آنها گاه خارج از محاسبه فکروانتظار بشر است. ج) تغییرناپذیرند؛ این سنت‌ها ثبات خود را از خداوند متعال دریافت می‌دارند و وضع یا رفع آنها به دست قدرتمند الهی است. پروفیسور حامد الگار دربارهٔ ثابت و دایمی بودن

اگرچه برای واژه سنت، معانی و کاربردهای اصطلاحی گوناگون ذکر شده است که در همه موارد با معنای لغوی آن مرتبط است، اما مهم‌ترین معنای اصطلاحی آن عبارتند از:

۱. سنت به معنای قوانین کلی و تغییرناپذیر

سنت به این معنا، شامل قوانین کلی و تخلف‌ناپذیر است که تبیین روابط پدیده‌ها در نظام آفرینش و شرح و تبیین قانون‌مندی هستی و همچنین چگونگی عملکرد آن قوانین در جهان هستی را به عهده دارد. بنابراین، سنت در این معنا، شامل قوانین علی و معلولی حاکم بر نظام عالم و آدم و پدیده‌ها، مانند قوانین حاکم بر جامعه، تاریخ و تحولات آنهاست. مراد از سنت‌های الهی در قرآن این است که خداوند نظام آفرینش را به وجه احسن خلق نموده است و برای اداره عالم قوانین تکوینی را قرار داده است که حاکی از ارتباط عالم و پدیده‌های جهان به همدیگر است؛ یا به صورت علی و معلولی، یا به صورت اسباب و مسببات.

۲. سنت به معنای آداب و رسوم گذشتگان

سنت به معنای آداب و رسوم گذشتگان، امروزه بیشتر در مقابل «مدرنیته» به کار می‌رود و به همه عناصر تفکر و عمل اقوام و ملت‌های گذشته گفته می‌شود. به عبارت دیگر، سنت به این معنا مجموعه آداب و هنجارهایی است که پیشینیان به آن عمل کرده‌اند، ولی با گذشت سال‌ها و قرن‌ها کهنه شده‌اند. ممکن است بعضی از این آداب و رسوم، ارزشمند نباشند و - به اصطلاح - سنت سیئه و مردود به شمار آیند، ولی برخی بدون وارد دانستن کوچک‌ترین نقد

پایدار بمانند، ما به آنها آب فراوان بنوشانیم (علم و روزی عطا کنیم). این آیه، تولید فراوان را به عدالت در توزیع می‌داند. و از این صورت، می‌توان به آیه ۱۶ سوره «اسراء» نیز اشاره کرد.

صورت دوم از صورت‌های سنن تاریخی در قرآن، شکل قضیه فعلیه قطعی و تحقق‌یافته دارد و به صورت منجز عرضه می‌شود. نمونه آن را از قوانین طبیعی و کیهانی می‌توان مثال زد: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ» (تکویر: ۴-۱) و نیز سایر آیات مربوط به روز قیامت.

صورت سوم از صور سنت‌های تاریخی که سخت مورد اهتمام قرآن کریم است، سنت‌هایی است که به گونه‌ای به کشش‌ها و گرایش‌های طبیعی حرکت تاریخ انسان قرار گرفته است. خصوصیت این حرکت‌ها و گرایش‌ها این است که قابل انعطاف هستند و می‌توان با آنها مخالفت کرد؛ اما این مخالفت برای یک مدت کوتاه و یک دوره امکان‌پذیر است. مثلاً، به قوم لوط این امکان داده می‌شود که برای مدتی کوتاه به قانون طبیعت پشت پا بزنند. اما جامعه و قومی که با سنت‌های الهی در طبیعت بازی می‌کند، به دست خود مرگ و نابودی خود را امضا می‌کند... (صدر، بی‌تا، ص ۷۴-۸۰).

مراد از سنت‌های الهی

مراد از سنت‌های الهی در قرآن این است که خداوند متعال نظام آفرینش را به وجه احسن خلق نموده و برای اداره عالم قوانین تکوینی را قرار داده است که حاکی از ارتباط عالم و پدیده‌های جهان به صورت علی و معلولی، یا به صورت اسباب و مسببات به

سنت‌های الهی می‌گوید: «در قرآن کلمه سنت درباره امور مختلفی به کار می‌رود که مستقیماً به سنت پیامبر ﷺ مربوط نمی‌شود. بنابراین، خداوند خود را به داشتن سنت، یعنی نحوه رفتاری ریشه‌دار، تزلزل‌ناپذیر و ثابت، یا رشته‌ای از هنجارها توصیف می‌کند که می‌توان از افعال پروردگار استنباط کرد. یک نمونه، آیه ۳۸ سوره «احزاب» است: «سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا»؛ این سنت خداوند است که از دیرباز در میان گذشتگان (معمول) بوده، و فرمان خداوند همواره به اندازه مقرر و متناسب با توانایی است. سپس در همان سوره، در آیه ۶۲ می‌خوانیم: «سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»؛ درباره کسانی که پیش‌تر بوده‌اند، همین سنت خداوند جاری بوده است و در سنت خداوند هرگز تغییری نخواهی یافت. بنابراین، سنت خداوند ثابت و بدون تغییر و دایمی است (الگزار، ۱۳۸۳، ص ۹۰). شهید سیدمحمدباقر صدر در کتاب سنت‌های تاریخ در قرآن، این سنت‌ها را به سه صورت کلی تقسیم کرده است که در ذیل، به اجمال به آنها اشاره می‌شود:

سنت‌های تاریخی در قرآن به سه صورت ظاهر می‌شود: صورت اول، در شکل قضیه شرطیه ظاهر می‌گردد و بین دو پدیده یا دو مجموعه از پدیده‌ها در میدان تاریخ ارتباط برقرار می‌شود؛ مانند آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد: ۱۱)؛ زیرا بازگشت آن به وجود پیوند بین دو نوع تغییر است: تغییر محتوای باطنی انسان و تغییر وضعیت ظاهری او. و نیز آیه ۱۶ سوره «جن»: «وَالْوَالِدَاتُ يُغَيِّرْنَ أَسْمَاءَهُنَّ لَمَّا عَلَيْنَ»؛ اگر بر طریقه مستقیم

- ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ (الشرح: ۶۵)؛ به یقین با (هر) سختی آسانی است. مسلماً با (هر) سختی آسانی است.

علامه طباطبائی نیز به سنت الهی در این آیه توجه نموده و در ذیل این آیه شریفه می‌فرماید: «و معلوم است که این عمل خدای تعالی مانند همه اعمالش بر طبق سنتی بوده که در عالم به جریان انداخته، و آن این است که همیشه بعد از هر دشواری سهولتی پدید می‌آورد، و به همین جهت، مطلب دو آیه قبل را تعلیل کرده به اینکه اگر از تو وضع وزر کردیم، و اگر نامت را بلند ساختیم، برای این بود که سنت ما بر این جاری شده که بعد از عسر، یسر بفرستیم، و بنا بر این احتمال، لام در کلمه العسر لام جنس خواهد بود، نه لام استغراق؛ می‌خواهد بفرماید: جنس عسر این طور است که به دنبالش یسر می‌آید، نه تمامی فرد عسرها» (طباطبائی، ۱۳۸۰، ج ۲۰، ص ۵۳۳).

مرحوم علامه فرق جوهری و اساسی بین سنت‌های الهی و دیگر سنت‌ها را در غایت و غرض از آن سنت‌ها می‌داند و معتقد است: هدف اسلام از ایجاد و تأسیس سنت این است که جهان هستی و دنیا به صلاح و خیر خود نایل شود؛ درحالی‌که غرض و هدف سنت‌های دیگر، برآورده کردن امیال و خواسته‌های خودشان است (طباطبائی، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۲۳۹).

به نظر آیت‌الله مصباح، وقتی سخن از یک سنت الهی به میان می‌آید، مراد آن نیست که فلان فعل خاص مستقیماً و بی‌واسطه از خداوند متعال صادر می‌شود، بلکه ممکن است اسباب و وسایل بسیاری اعم از طبیعی و فوق طبیعی و غیبی در کار باشد و در عین حال به خدا منسوب شود (مصباح، ۱۳۶۸، ص ۴۲۶).

همدیگر است. قرآن بارها دعوت به مطالعه سنت‌های الهی، و سرگذشت ملت‌های پیشین نموده است. برای مثال، می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ (روم: ۹). این مسئله حاکی از اشتراک تمام انسان‌ها در قوانین تکوینی یا تشریحی است، که آثار وضعی دار، و اگر اشتراک در قوانین نبود، قرآن - که کتاب هدایت است - امر به مطالعه سرنوشت امت‌های گذشته نمی‌کرد. البته لسان آیات متفاوت است؛ بخشی از آیات به اصل وجود سنت اشاره دارد، و بخشی به مصداق آن و بخشی هم به اوصاف و ویژگی‌های سنت الهی. از جمله آیاتی که اصل وجود سنت‌ها را بیان می‌کند، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- ﴿فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾ (فاطر: ۴۳)؛ هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت، و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی‌یابی.

- ﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾ (زخرف: ۳۲)؛ آیا آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟ ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میان آنان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را تسخیر و با هم تعاون کنند، و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری می‌کنند بهتر است.

- ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾ (ابراهیم: ۷)؛ همچنین به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت که اگر شکرگزاری کنید، نعمت خود را بر شما خواهم افزود و اگر کفران کنید، مجازاتم شدید است.

آموزش را هدایت و راهنمایی می‌دانند. علامه طباطبائی نیز به همین معنی از آموزش عنایت دارد و می‌فرماید: «و خداوند هم در کلام خود مطلق هدایت و راهنمایی را به خود نسبت داده و فرمود: "خدایی که آفرینش همه چیز را بدو داده و آن‌گاه هدایتش نمود" (طه: ۵۰) یا "آن که آفرید و درست کرد و آن که تقدیر نمود و سپس هدایت نمود" (اعلی: ۳۰) و در عبارت دیگری که نوعی هدایت با حس و فکر را نشان می‌دهد، می‌فرماید: "کسی که شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا رهبری می‌کند" (نمل: ۶۳)... پس چون هر علمی هدایت است و هر هدایتی هم از خداست، پس هر علمی هم که بشر پیدا می‌کند با تعلیم الهی است. بنابراین، تعلیم قرآنی که رسول اکرم ﷺ متصدی آن و بیانگر آیات آن است، تعلیم حکمت است و کارش این است که برای مردم بیان کند که در میان همه اصول عقایدی که در فهم مردم و در دل مردم از تصور عالم وجود و حقیقت انسان، که جزئی از عالم است رخنه کرده، کدام یک حق، و کدام یک خرافی و باطل است. و نیز در سنت‌های علمی که مردم به آن معتقدند، و از آن اصول عقاید منشأ می‌گیرد، و عنوان آن غایات و مقاصد است، کدام یک حق، و کدام باطل و خرافی است (طباطبائی، ۱۳۷۶، ج ۱۹، ص ۵۴۷).

علامه طباطبائی در ذیل آیه شریفه ﴿كَذَلِكَ لِنُنَبِّئَكَ بِمَنْ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً﴾ (فرقان: ۳۲) می‌نویسد: «به‌طور کلی، تعلیم هر علمی و مخصوصاً علمی که مربوط به عمل باشد از این راه صورت می‌گیرد که معلم مسائل آن علم را یکی یکی به شاگرد القا کند، تا همه فصولش و ابوابش تمام شود. در این صورت

تعلیم و تربیت

علامه طباطبائی در ذیل آیه شریفه ﴿وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ (آل عمران: ۱۶۴) می‌فرماید: «... منظور از تعلیم کتاب، بیان الفاظ و تفسیر معانی مشکل، و مشتبه آن است و در مقابلش، تعلیم حکمت است که عبارت است از معارف حقیقه‌ای که قرآن متضمن آن است...». در این آیه شریفه، مسئله تزکیه را جلوتر از تعلیم کتاب و حکمت ذکر کرده است و در دعای ابراهیم، در آیه ۱۲۹ سوره «بقره»، تعلیم کتاب و حکمت را جلوتر از تزکیه ذکر کرده است، و این بدان روی بوده که آیه مورد بحث در مقام «توصیف، تربیت رسول خدا ﷺ به مؤمنین امت است. در عالم تحقق و خارج، اول علم پیدا می‌شود، بعد تزکیه. چون تزکیه از ناحیه عمل و اخلاق تحقق می‌یابد، پس اول باید به اعمال صالح و اخلاق فاضله عالم شد، و بعد به آنها عمل کرد، تا به تدریج زکات (پاکی دل) هم به دست آید. پس تعلیم کتاب و حکمت و آنچه مردم آن را نمی‌دانند، شامل تمام معارف اصلی و فرعی (اصول و فروع دین) می‌گردد (رضایپور، ۱۳۸۰، به نقل از: طباطبائی، ۱۳۷۶، ج ۱). بدیهی است که علم هر چه باشد، برای هدایت بشر به چیزهایی است که باعث کمال وجودی او بوده، در زندگی‌اش مورد بهره‌برداری می‌باشد، و آنچه را که موجودات غیر زنده با انگیزش‌های طبیعی بدان می‌رسند، موجودات زنده و از جمله بشر با نور علم بدان راه می‌برد و در حقیقت، علم یکی از مصادیق هدایت است (طباطبائی، ۱۳۷۶، ج ۵، ص ۴۷۰-۴۷۱). نکته مهم، پیوند و ارتباط میان علم و هدایت است. برخی علمای تعلیم و تربیت ماهیت کار

نسبت به قوا و اجزا وجودی ماست. ناگفته پیداست مالکیتی که به خدا نسبت داده می‌شود از نوع دوم است، نه مالکیت اجتماعی قراردادی که با از بین رفتن قرارداد ما، از بین می‌رود، و البته این نوع از مالکیت منفک از تدبیر و تنظیم امور مملوک نیست؛ زیرا هنگامی که چیزی در اصل وجود خود متکی به دیگری باشد، در آثار خود هم متکی و محتاج به آن خواهد بود. بنابراین، خداوند ربّ تمام موجودات است؛ زیرا مالک و مدیر آنهاست (طباطبائی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۳).

کلمه ربّ در حالت اضافه به غیر خدا نیز اطلاق می‌شود (ربّ الدار: صاحب خانه)، اما به طور اطلاق فقط بر خداوند اختصاص دارد که متکفل اصلاح و تدبیر موجودات است. بنابراین، ربّ دو عنصر معنایی دارد: مالکیت و تدبیر. و می‌توان گفت که تدبیر، متضمن مالکیت گرفته شده است و تدبیر فرع بر مالکیت است و ربّ، هم مالک است و هم مدبّر (همان، ص ۲۴).

علامه طباطبائی در ذیل آیه شریفه ﴿وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (آل عمران: ۶۴) نکات دیگری از معنی ربّ را بیان کرده است و می‌فرماید: چون «ربوبیت» از مختصات خدای متعالی بوده، جز او پروردگاری نیست؛ پس اگر انسانی نسبت به هم‌نوع خود چنان باشد که فرد مطاع در او به هر قسم که خواهد تصرف کند، و جانب عکسی نداشته باشد، آن خود در برابر پروردگار یک نوع «ربّ» گرفتن است، و انسانی که در تمام جهات تسلیم امر الهی شده باشد اقدام به چنین چیزی نخواهد کرد. پس روشن شد که جمله ﴿وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا

است که بعد از تمام شدن تعلیم و تعلم، صورتی اجمالی از مسائل در ذهن شاگرد نقش می‌بندد، و در مواقع احتیاج باید دوباره به مسائلی که خوانده مراجعه نماید، تا به طور مفصل آن را درک کند؛ چون با صرف تلقی از معلم در نفس مستقر نمی‌شود، به طوری که نفس بر آن معلومات نشو و نما نموده آثار مطلوب از آن مترتب شود، بلکه محتاج است به اینکه هنگامی که احتیاج به آن فرا رسد، آن معلومات را عملاً پیاده کند (طباطبائی، ۳۷۶، ج ۱۵، ص ۲۹۸).

در قرآن و المیزان برای تربیت نیز معانی و مضامین بلند و وسیعی ذکر شده، منتها این بار نه از ریشه رَبَّوْ، بلکه از ماده «ر ب ب» و استعمال مشتقات آن در رابطه با انسان. البته لازم به توضیح است که ماده «ر ب و» خود از ماده «ر ب ب» مشتق شده است. همچنین ریشه‌های «ر ب أ» و «ر أ ب» نیز بر همین اساس از آن مشتق شده‌اند و بعید نیست میان معانی این ماده‌ها تداخل صورت گرفته باشد و از این رو، معنی زیادت و نمو و اصلاح (که مربوط به رَأْب و رب و هستند) به اشتباه در ذیل «ر ب ب» آورده شده باشند (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۴، ذیل ماده رب). ربّ عبارت از مالکی است که به امور بنده‌اش رسیدگی می‌کند؛ بنابراین، در آن معنی مالکیت مندرج است. و مالکیت از نظر اجتماعی، یک نوع اختصاص چیزی به کسی است که در سایه آن تصرفات او در آن مجاز شمرده می‌شود. و این نوع مالکیت یک امر قراردادی اعتباری بیش نیست و واقعیت خارجی ندارد و در واقع، از معنی دیگر مالکیت، که در آن «مالکیت حقیقی» است گرفته شده است. مالکیت حقیقی عبارت از مالک بودن ما

۱. سنت ابتلاء و امتحان

بعضی از تصرفات در موجود را که هدفی در آن دنبال می‌شود ولی خود آن موجود هدف را تشخیص نمی‌دهد و نمی‌فهمد (که آیا صلاحیت این تصرف را دارد یا نه؟) «امتحان» می‌گویند. در قرآن کریم از واژه‌های مختلفی برای امتحان و آزمایش انسان استفاده شده است؛ مانند واژه «بلاء و ابتلاء» که عنوانی عام است و هم در نعمت به کار می‌رود و هم در نقت: «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ» (فجر: ۱۵-۱۶). یا واژه «فتنه» که در قرآن به معنای آزمایش و امتحان آمده است: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (عنکبوت: ۲). مرحوم علامه در ذیل این آیه می‌فرماید: غرض سوره اعلام این معناست که مردم خیال نکنند به صرف اینکه بگویند ایمان آوردیم، دست از سرشان برمی‌دارند و در بوته آزمایش قرار نمی‌گیرند؛ نه، بلکه حتماً امتحان می‌شوند (طباطبائی، ۱۳۸۰، ج ۱۶، ص ۱۴۵). این معنا (امتحان) به خودی خود با تصرفات الهی در مورد بندگان منطبق است. آزمایشگر و متصرف، خداست و جنسی که می‌خواهد آزمایش شود انسان است و تصرفات آزمایشی او شرایع و حوادث است. خداوند متعال با این شرایع و حوادث، حال انسان‌ها را نسبت به مقصدی که دعوت دینی آنها را به سوی آن هدف می‌خواند، روشن می‌کند. اما امتحان الهی از بندگان برای کشف مجهول نیست (آن‌گونه که در امتحان‌های معمول نزد انسان هست؛ زیرا خداوند به باطن اشیا آگاه است)، بلکه «تربیت عامه الهیه» است. به همین

مین دُونَ اللَّهِ ﴿ با معنایی که از آن استفاده می‌شود، مبین دو حجت و دلیل می‌باشد: یکی، متشابه بودن افراد انسان در حقیقت انسانیت و دیگری، موضوع اختصاص «ربوبیت» به خدای متعال (همان، ج ۴، ص ۴۲۷-۴۲۸).

با شناخت عمیق و جامع مفاهیم تعلیم و تربیت و مصادیق و مشتقات آن در المیزان، می‌توان به یک معنی و تعریف دقیق از تعلیم و تربیت که منطبق با رهیافت علامه طباطبائی در تفسیر المیزان باشد، دست یافت و آن عبارت است از اینکه: «تعلیم و تربیت فرایند هدایت و رشد قوای نفسانی، روحی، فطری و قلبی انسان به مدد عقلانیت و حکمت و به منظور رسیدن به اوج عبودیت و تن دادن به ربوبیت الهی می‌باشد.»

سنت‌های تربیت‌ساز

سنت‌های الهی را می‌توان به دو قسم منقسم کرد: سنت‌های اخروی و سنت‌های دنیوی. دسته اول، سنت‌هایی هستند که به زندگانی آن‌جهانی و مسئله پاداش و کیفر اخروی مربوط است و دسته دوم، به رفتارهای اجتماعی انسان و نتایج این‌جهانی آن می‌پردازد. چون بحث تربیت انسان، بحث این‌جهانی است و نتیجه و جلوه تربیت صحیح یا ناصحیح به صورت پاداش یا کیفر در آن جهان مشخص خواهد شد، بنابراین، آنچه در این مقال، مدنظر است و به عنوان سنت‌های تربیت‌ساز به آنها نگاه شده است، دسته دوم از این سنت‌ها، یعنی سنت‌هایی است که به رفتارهای اجتماعی انسان و نتایج این‌جهانی آن مرتبط می‌شود:

برابر نیکوکاری، و کیفر مکافات درخور بدی‌ها باشد» (نهج البلاغه، ۱۳۸۴، خ ۱۴۴، ص ۱۸۷).

مرحوم علامه در ذیل آیه «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ» (مائده: ۱۸) می‌فرماید: «شکی نیست که ناملايمات سمي و بلاها و مصائب دنيوی همان‌طور که بر سر مؤمنين می‌تازد، بر سر کفار نیز می‌تازد! هم صالحان را می‌گیرد و هم طالحان را، و این یک سنت الهی است که در بندگان گذشته او نیز جریان داشته است، الا اینکه عنوان و اثر بلاها با اختلاف دیدگاه‌ها و موقعیت‌ها فرق می‌کند.

۱. عده‌ای همچون انبیا و اولیا و تالی تلو آنها، صلاح و سداد در سویدای دلشان جای‌گیر شده و فضیلت انسانیت در جوهره ذاتشان جای‌گرفته، وقتی با مصائب و محنت‌های دنیوی روبه‌رو می‌شوند بجز فعلیت یافتن فضایل جاگرفته در نفسشان اثری ندارد؛ هم خود بهره می‌برند و هم دیگران را بهره‌مند می‌کنند.

۲. افرادی که نه صلاح و نه سداد و نه شقاوت و فسق، هیچ‌کدام در دلشان جای‌نگرفته، وقتی مصائب و بلاها بر آنها هجوم آورد، راه کفر یا ایمان و صلاح یا طلاح آنان را مشخص می‌سازد و در نتیجه، برای این‌گونه افراد جنبه امتحان و آزمایش را دارد.

۳. کسانی که در زندگی‌شان جز به هوای نفس تکیه و اعتماد ندارند و جز با فساد و افساد انس نمی‌ورزند و هیچ‌گاه فضیلت را بر رذیلت ترجیح نمی‌دهند. این طایفه همچون امت نوح، قوم عاد و ثمود و مردم فرعون و اصحاب مدین و قوم لوط‌اند. قهراً مصائب برای این طایفه جنبه عذاب دارد و خداوند متعال با فرستادن بلاها، نسل این طایفه را

جهت، خدای سبحان این تصرف الهی از ناحیه خود، و همچنین توجیه حوادث را بلاء، ابتلاء، فتنه و امتحان خوانده است: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (کهف: ۷)؛ ما آنچه در زمین است، برای آن زینتی فریبنده قرار دادیم تا مردم را بیازماییم که کدام‌یک از حیث عمل بهترند. و نیز فرموده است: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا» (دهر: ۲)، «وَنَبْلُوَكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً» (انبیاء: ۳۵) و «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» (تغابن: ۱۵). این آیات همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، آزمایش را شامل تمام جهات انسان می‌داند؛ چه اصل وجودی‌اش (نبتلیه) و چه اجزای وجودش «فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا» و چه جهات خارج از وجودش که به نحوی با وجودش مرتبط است؛ مانند اولاد، ازواج و عشیره و... و تمامی چیزهایی که به نحوی مورد استفاده‌اش قرار می‌گیرد. در آیات مذکور، تعمیم وجود دارد که مؤمن، کافر، صالح و طالح، حتی پیامبران را شامل می‌شود. پس معلوم می‌شود «امتحان» سنتی است جاری که احدی را از آن مستثنا نیست و این سنت الهی، متکی بر سنت تکوینی است به نام سنت هدایت عامه الهیه و تربیت و هدایت موجودات به سوی کمال خود (طباطبائی، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۹ و ۱۰).

امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره انگیزه‌ها و اهداف امتحان خدا می‌فرماید: «آگاه باشید که خداوند از درون بندگان پرده برمی‌گیرد؛ نه آنکه بر اسرار پوشیده آنان آگاه نیست و بر آنچه در سینه‌ها نهفته دارند بی‌خبر است، بلکه خواست آنها را آزمایش کند تا کدام‌یک اعمال نیکو انجام می‌دهند و پاداش

دعوت، قیام نموده‌اند؛ ولی با این وصف، تاریخ زندگی‌شان چندان روشن نیست، تنها تاریخ زندگانی حضرت محمد ﷺ خالی از ابهام می‌باشد و قرآن کریم که کتاب آسمانی آن حضرت و مقاصد عالیه دینی را شامل است، موضوع دعوت پیامبران گذشته را نیز روشن ساخته، مقصد و هدف آنان را بیان می‌کند. قرآن کریم بیان می‌کند که پیامبران بسیاری از جانب خدای متعال به سوی مردم آمده‌اند و به اتفاق کلمه به توحید و دین حق دعوت کرده‌اند:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ (انبیاء: ۲۵)؛ پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه به وی وحی می‌کردیم که جز من خدایی نیست؛ پس مرا بپرستید.

﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (رعد: ۷)؛ و هر قومی را راهنمایی است.

﴿وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ﴾ (شعراء: ۲۰۸)؛ و ما اهل هیچ دیاری را تا رسولی به هدایت و اتمام حجت نفرستادیم، هلاک نکردیم.

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ... رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ (نساء: ۱۶۳-۱۶۵)؛ ما به تو وحی کردیم، چنان‌که به نوح و پیامبرانی که پس از وی بودند وحی کردیم... پیامبرانی به سوی مردم فرستادیم که به پیروان دین، مژده ثواب می‌داده، آنان را امیدوار می‌ساختند و متمردان را از عقاب خدا می‌ترسانیدند، تا آنکه پس از پیامبران، مردم به واسطه نداشتن این نوع هدایت، بر خدا حجت نداشته باشند.

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَّهَاتِهَا

برمی‌اندازد. خداوند تعالی این معانی را در یک آیه جمع کرده و می‌فرماید: ﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ﴾ (آل عمران: ۱۴۰-۱۴۱)؛ و ما این روزگاران (کامروایی و ناکامی) را در بین انسان‌ها دست به دست می‌گردانیم تا مردم را که سه طایفه‌اند، از یکدیگر مشخص سازیم. یک طایفه آنهایی هستند که ایمان به خدا دارند و ما آنها را شهیدان و گواهان بر سایرین قرار می‌دهیم و طایفه دیگر درست مقابل این طایفه‌اند؛ یعنی ستمگران و ستمکاران، که خدا دوستشان نمی‌دارد، و طایفه سوم بین دو طایفه قرار دارند و خدا می‌خواهد با زیر و رو کردنشان، امتحانشان نموده و مؤمنین را خالص و کافران را مورد غضب قرار دهد (طباطبائی، ۱۳۷۶، ج ۵، ص ۲۵).

۲. سنت ارسال رسل

مسئله بعثت رسل امری است که اختصاص به امتی خاص ندارد، بلکه سنتی است که در تمامی مردم و همه اقوام جریان می‌یابد و ملاکش هم احتیاج است و خدا به حاجت‌بندگان خود واقف است. حقیقت بعثت انبیا و رسل جز این نیست که بندگان را به عبادت خدا و اجتناب از طاغوت دعوت کند؛ زیرا امر و نهی از یک بشر به سایر افراد بشر، بخصوص وقتی که امر و ناهی رسول باشد، جز دعوت عادی معنای دیگری ندارد و معنای آن الجاء و اضطرار تکوینی نیست و خود رسول هم نمی‌تواند چنین ادعایی بکند (همان، ج ۸، ص ۲۱۰).

مسلم است که در میان بشر، پیامبرانی بوده و به

فرستاد. می خواهد بگوید: دین، امری نیست که بر بشر تحمیل شده باشد، بلکه پاسخ به ندای فطرت بشر است. پیغمبران آمده‌اند به مردم بگویند: آن پیمانی که در سرشت خود با خدای خود بسته‌اید، ما وفای به آن پیمان را از شما می‌خواهیم نه چیز دیگر. به عبارت دیگر، پیامبران یادآوراند و آمده‌اند تا پیام خدا را به مردم ابلاغ کنند و از این راه با مردم اتمام حجت نمایند.

۳. سنت هدایت

هدایت الهی عبارت است از تلقین‌هایی که خدای تبارک و تعالی از دو ناحیه در بشر القا نموده است: یکی از ناحیه فطرت: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ (شمس: ۸ و ۷) و یکی از طریق بعث رسل و انزال کتب و تشریح شرایع: ﴿إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ (دهر: ۳) (طباطبائی، ۱۳۷۶، ج ۱۲، ص ۲۱۲). آیات ابتدایی سوره «اسراء» جریان سنت الهی را در هدایت انسان به سوی حق و دین توحید خاطر نشان کرده است: خداوند هر کس را که دعوت حق را اجابت کند، در دنیا و آخرت سعادت مند گرداند و هر که را به حق کفر ورزد و از امر او سرپیچی نماید در دنیا و آخرت عقاب کند. و اگر نزول تورات و حوادثی که بعد از آن برای بنی اسرائیل پیش آمده، ذکر فرمود، از باب تطبیق حکم کل این سنت بر افراد و مصادیق آن بود. آن‌گاه در ادامه، جریان همان سنت را در این امت خاطر نشان می‌سازد و می‌فرماید به همان نحو که در امت موسی علیه السلام جریان یافت، در این امت نیز جریان می‌یابد. آن‌گاه نتیجه می‌گیرد که پس باید از شرک اجتناب ورزیده و همواره ملازم طریق توحید

رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلِهَا ظَالِمُونَ﴾ (قصص: ۵۹)؛ پروردگار تو هیچ سرزمین و امتی را قبل از آنکه در میان آنها پیامبری را مبعوث کند و آیات الهی را بر آنها تلاوت کند (و آنها را به راه سعادت رهنمون سازد) نابود نمی‌سازد و اگر سرزمینی را هم نابود کند به سبب ظلم و ستم اهل آن است.

علامه طباطبائی در ذیل آیه ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (رعد: ۷) می‌فرماید: سنت خداوند در بندگانش بر این جریان یافته که در هر قومی و مردمی یک نفر هادی و راهنما مبعوث نماید تا ایشان را هدایت نماید. از این آیه شریفه برمی‌آید که زمین هیچ وقت از هدایتگری که مردم را به سوی حق هدایت کند خالی نمی‌ماند (طباطبائی، ۱۳۷۶، ج ۱۱، ص ۳۰۵).

در نهج البلاغه از امیرمؤمنان علی علیه السلام جمله معروفی درباره فلسفه بعثت پیامبران نقل شده است. آن حضرت می‌فرماید: «فبعث فیهم رسله، و واتر الیهم انبیائه لیستادوهم میثاق فطرتهم و یذکروهم منسی نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یشیروا لهم دفائن العقول» (نهج البلاغه، ۱۳۸۴، ص ۲۴، خ اول)؛ پس خداوند فرستادگانش را در میان آنها برانگیخت و پیامبرانش را از پی یکدیگر به سوی آنان گسیل داشت تا ادای عهدی را که خداوند در فطرتشان با آنها بسته بود، از آنان بخواهند و نعمت‌های فراموش شده او را به یادشان آرند و با ارائه دلایل بر آنها اتمام حجت کنند و دفینه‌های خرد آنان را برایشان برانگیزند.

خدا، برای اینکه پیمانی با تکوین، در سرشت آدمیان نهاده است، پیامبران را یکی پس از دیگری

فرموده است: ﴿وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامًا عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ (صافات: ۷۷-۸۰). مرحوم علامه در ذیل آیه ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن أُنَابَ﴾ (رعد: ۲۷) می‌فرماید: استناد قضیه هدایت و ضلالت به مشیت پروردگار، خود بر اساس سنتی است که دائماً جریان داشته و بر طبق نظام متقنی است که هرگز خلل نمی‌پذیرد. خداوند متعال هدایت کسی را می‌خواهد که خود به سوی خدا بازگشت کند و مشیتش بر ضلالت کسی تعلق می‌گیرد که از خدای روی‌گردان باشد و به سوی او بازگشت نکند. اما هدایت از ناحیه خدای سبحان اقتضای امری را از قلب و یا صدر و یا نفس آدمی دارد که نسبت به آن امر، با آن هدایت نسبت قبول و انفعال است به امر مورد قبول، که در آیه ۱۲۵ سوره «انعام» از آن به «شرح صدر و توسعه سینه» تعبیر شده است: ﴿فَمَن يُرِدِ اللَّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعْدُ فِي السَّمَاءِ﴾ (طباطبائی، ۱۳۷۶، ج ۱۱، ص ۳۵۳). اینکه فرمود: ﴿فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ﴾ (نحل: ۳۶)؛ یعنی تمام امت‌ها مانند این امت دو طایفه بودند: طایفه اول، که خدا هدایتشان کرده و به عبادت او و اجتناب از طاغوت موفق شدند؛ زیرا هدایت تنها و تنها از ناحیه خدای متعال است و احدی با او شریک نیست: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَن أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ﴾ (قصص: ۵۶)؛ تو نمی‌توانی هر که را دوست داشتی هدایت کنی، این خداست که هر که را بخواهد هدایت خواهد کرد. هرچه تلاش کنی تا آنها را هدایت کنی، قومی که

باشند: ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا﴾ (اسراء: ۲۲).

علامه طباطبائی در ذیل آیه ﴿ذُرِّيَّةً مِّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا﴾ (اسراء: ۳) و آیات دنبال آن می‌فرماید: خداوند سبحان درباره سرنشینان کشتی نوح وعده‌های جمیل داده و بعد از آنکه از غرق شدن نجاتشان داد فرمود: «ای نوح! از کشتی فرود آی که سلام ما و برکات و رحمت ما بر تو و بر آن اممی که همیشه با تواند، اختصاص یافته و امت‌هایی که (خود سر و ستمگر شوند)، ما پس از آنکه به آنها بهره‌ای از دنیا دهیم، آنان را به عذاب سخت کیفر خواهیم داد» (هود: ۸۴). فرستادن کتاب برای موسی و هدایت بنی اسرائیل، هم به واسطه آن وفای به وعده نیکویی است که به پدرانشان، یعنی سرنشینان کشتی نوح، داده بود و هم اجرای سنت الهی است که در امت‌های گذشته اعمال شد. گویی چنین فرمود: ما بر موسی کتاب فرستادیم و آن را وسیله هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم، به خاطر اینکه بنی اسرائیل ذریه همان‌ها بودند که با نوح سوار بر کشتی شان کردیم و سلامت و برکات را وعده‌شان دادیم (طباطبائی، ۱۳۷۶، ج ۱۳، ص ۲۵).

سنت هدایت و ارشاد و طریقه دعوت به توحید، عیناً همان سنتی است که نوح اولین مجری آن در عالم بشری بود و با قیام به آن، شکر نعمت‌های خدا را به جای آورد و عبودیت خود را نسبت به خدا خالص کرد. خدای تعالی هم شکر خدمت او را بقای سنت او در دنیا قرار داد و در همه عوالم بر او سلام کرده و تا روز قیامت در هر کلمه طیب و عمل صالحی که از نسل بشر سر بزند، او را شریک در اجر نموده و

سبحان نسبت داده است: ﴿الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ (طه: ۵۰)؛ خدایی که خلقت هر چیزی را به آن چیز داد و سپس هدایت کرد.

علامه طباطبائی در خصوص سنت هدایت الهی، در جلد ۴ المیزان بحث نسبتاً مبسوطی تحت عنوان «کلام فی الامتحان» ارائه داده‌اند که در اینجا به بخشی از آن اشاره می‌شود:

خداوند هدایت را به تمام موجودات ذی‌شعور و بی‌شعور، تعمیم داده است، و در آیه ﴿الَّذِي خَلَقَ فَسْوَىٰ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ﴾ (اعلی: ۳ و ۲) از جهت نتیجه هم اطلاق دارد و تسویه و هدایت را نتیجه مطلق خلقت دانسته و در تقدیر گرفته است. اما فرمایش خداوند در آیه ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (جمعه: ۵) و ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ (صف: ۵) راجع به هدایت خصوصی است و با آن هدایت عمومی و غیراختیاری فرق می‌کند. به هر حال، هدایت عمومی عبارت است از اینکه خداوند تعالی هر چیزی را به سوی کمال وجودی‌اش راهنمایی کرده و آن را به هدف از خلقتش می‌رساند. بنابراین، اشیا به وسیله هدایت عمومی الهی به سوی هدف و اجل‌های خود سوق داده می‌شوند و هیچ موجودی از تحت این قانون کلی و سنت الهی خارج نیست و خداوند تبارک و تعالی این هدایت را حقی بر عهده خود دانسته و او خلف وعده نمی‌کند. ﴿وَإِنْ لَنَا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ﴾ (لیل: ۱۳) (طباطبائی، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۳۱).

۴. سنت استدراج

در فرهنگ اسلام، سنت‌های الهی همان قوانینی است که از سوی خداوند در جامعه بشری به منظور

گمراهی برگزیدند مورد هدایت خدا قرار نمی‌گیرند. ﴿إِنْ تَحَرَّصَ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ﴾ (نحل: ۳۷). و طایفه دوم، کسانی که ضلالت بر آنان ثابت شده است و آن ضلالتی است که خود انسان به سوء اختیارش درست می‌کند و نه آن ضلالتی که خداوند به عنوان مجازات آدمی را بدان مبتلا می‌سازد. خداوند در هیچ جا اضلال را به خود نسبت نداده، مگر آن اضلالی که مسبوق به ظلم خود عبد و یا فسق و کفر و تکذیب او باشد. ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (جمعه: ۵)، ﴿وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾ (بقره: ۲۶)، ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا﴾ (نساء: ۱۶۸) و ...

فرق میان ضلالت ابتدایی که منسوب به بنده خداست با ضلالت مجازاتی که منسوب به خدای تعالی است، این است که خداوند متعال در اصل خلقت بشر، استعداد هدایت و امکان رشد را در او نهاده، به طوری که اگر بر طبق فطرتش قدم بردارد و فطرت خود را مریض نکند و استعداد هدایت خود را با پیروی از هوا و ارتکاب گناهان باطل نکند، بر فرض هم که گناهی از او سر بزند خدای تعالی هدایتش می‌کند و این همان هدایت پاداشی از ناحیه خداست. اما اگر به تدریج استعداد فطری خدادادی که برای هدایت داشت از بین برد، خداوند نیز هدایت را به او افاضه نمی‌کند و این ضلالتی است که به سوء اختیار خود برای خویش برگزیده است (طباطبائی، ۱۳۷۶، ج ۱۲، ص ۲۴۲). قرآن کریم امر هدایت را مختص به ذات باری تعالی می‌داند، اما هدایت در قرآن منحصر به هدایت اختیاری به سوی سعادت آخرت یا دنیا نیست، بلکه در آیاتی هدایت تکوینی را نیز به خدای

که تنگدستی را آزمایش الهی نداند، پاداشی را که امیدی به آن بود، از دست خواهد داد.

آری، انسان هم در هنگام بی‌نیازی و رفاه و هم در تنگدستی، باید خدا را فراموش نکند و احتمال دهد که در هر دو حالت مورد امتحان الهی قرار گرفته است، تا بدین وسیله، دچار کفران نعمت نشود.

در مورد مجازات استدراجی، از آیات و احادیث استفاده می‌شود که خداوند، گنه‌کاران و طغیان‌گران جسور و زورمند را طبق یک سنت، فوری گرفتار مجازات نمی‌کند، بلکه درهای نعمت‌ها را به روی آنها می‌گشاید. هرچه بیشتر در مسیر طغیان گام برمی‌دارند، نعمت خود را بیشتر می‌کند. آن‌گاه دو راه پیش روی آنها قرار می‌گیرد: یا این نعمت‌ها باعث تنبّه و بیداری‌شان می‌شود، که در این حال، برنامه «هدایت الهی» عملی شده است. یا اینکه بر غرور و بی‌خبری‌شان می‌افزاید. در این صورت، مجازات‌شان به هنگام رسیدن به آخرین مرحله، دردناک‌تر است؛ زیرا به هنگامی که غرق انواع نعمت‌ها می‌شوند، خداوند همه را از آنها می‌گیرد و طومار زندگی آنها را درهم می‌پیچد و این‌گونه مجازات بسیار سخت‌تر است.

به هر حال، این آیه به همه گنه‌کاران هشدار می‌دهد که تأخیر کیفر الهی را دلیل بر پاکی و درستی خود و یا ضعف و ناتوانی پروردگار نگیرند و نعمت‌هایی را که در آن غرقه‌اند، نشانه تقریبشان به خدا ندانند. چه بسا این پیروزی‌ها و نعمت‌هایی که به آنها می‌رسد، مقدمه مجازات استدراجی پروردگار باشد. خدا آنها را غرق نعمت می‌کند و به آنها مهلت می‌دهد و به اوج می‌رساند، اما سرانجام طومار زندگی آنها را درهم می‌پیچد (مکارم شیرازی و

رشد و تعالی انسان و آشنا ساختن او با هدف اصلی خلقتش اجرا می‌شود. یکی از این قوانین، سنت «استدراج» است. در مفردات راغب، استدراج به دو معنی آمده است:

۱. «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (اعراف: ۱۸۲)؛ یعنی از جایی که نمی‌دانند آنها را در هم می‌پیچیم و به مرگ می‌رسانیم.

۲. آنها را به تدریج و کم‌کم به فرجام و عذابشان می‌رسانیم. در حقیقت، نزدیک نمودن تدریجی ایشان به چیزی است؛ مانند بالا رفتن و پایین آمدن از پله‌ها و مکان‌ها، که تدریجاً و مرحله به مرحله انجام می‌شود. امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره استدراج و املاء (مهلت دادن) می‌فرمایند: «کم من مستدرج بالإحسان إليه، مغرور بالسنن علیّه، و مفتون بحسن القول فیّه. و ما ابتلی اللّٰه احدًا بمثل الإملاء له» (نهج البلاغه، ۱۳۸۴، ص ۴۶۵، حکمت ۱۱۶)؛ چه بسا کسی که با نعمت‌هایی که به او رسیده به دام افتد و با پرده‌پوشی بر گناه فریب خورد و با ستایش شدن آزمایش گردد. و خدا هیچ‌کس را همانند مهلت دادن به او نیازمود.

حضرتش در بیانی دیگر، در باب مسئولیت نعمت‌های الهی می‌فرماید: «ایها الناس، لیرکم اللّٰه من النّعمه و جلین، کما یراکم من النّقمة فرقین. انّه من وسّع علیّه فی ذات یده فلم یر ذلک استدراجاً، فقد امن مخوفاً و من ضیق علیّه فی ذات یده فلم یر ذلک اختباراً، فقد ضیع مأمولاً» (همان، حکمت ۳۵۸)؛ ای مردم، باید خدا شما را به هنگام نعمت همانند هنگامه کیفر، ترسان بنگرد؛ زیرا کسی که رفاه و گشایشی را زمینه گرفتار شدن خویش نداند، پس خود را از حوادث ترسناک ایمن می‌پندارد. آن کس

دیگران، ۱۳۷۵، ج ۷، ص ۳۴).

در اصطلاح، استدراج به معنای نزدیک شدن تدریجی به سوی هلاکت و نابودی در دنیا و یا آخرت است که به صورت خفا و ناپیداست. به عبارت دیگر، استدراج تجدید نعمتی است بعد از نعمت دیگر، به گونه‌ای که شخص و یا اشخاص و یا جامعه‌ای مورد عذاب غرق در مظاهر مادی و سرمست از نعمت‌هایی که یکی بعد از دیگری در اختیارشان قرار گرفته، به زیاده‌روی در معصیت و کفر و عناد می‌پردازد و به تدریج و بدون توجه، به سوی هلاکت و نابودی نزدیک می‌شود، از خدا و نتایج کارهای خود غافل می‌گردد (طباطبائی، ۱۳۸۰، ج ۱۶، ص ۲۵۶-۲۵۷). مرحوم علامه در تفسیر آیه «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ» (اعراف: ۱۸۲-۱۸۳) می‌فرماید: همه نیرنگ‌ها و مخالفت‌ها و ظلم‌ها و تعدیاتی که از این طبقه نسبت به وظایف دینی سر می‌زند و تمامی حوادثی که در زندگی‌شان پیش می‌آید و در آن حوادث، هواهای نفسانی خود را پیروی نموده تا در آخر کفر و فسق و نفاق باطنی‌شان بیرون بریزد، همه‌اش مکر الهی و املاء و استدراج اوست؛ چون حقی که آنان و همه بندگان بر خدا دارند این است که هر یک را به سوی عاقبت امرش هدایت کند و این سنت الهی است و خداوند طبق این سنت عمل کرده است (طباطبائی، ۱۳۷۶، ج ۸، ص ۱۴۶ و ۱۹۶). سپس در جای دیگر فرموده است: خداوند به این جهت استدراج را مفید کرد به «من حیث لایعلمون»، تا بفهماند این نزدیک نمودن آشکارا نیست، بلکه در همان سرگرمی به تمتع از مظاهر زندگی مادی مخفی

است. در نتیجه، ایشان با زیاده‌روی در معصیت، پیوسته به سوی هلاکت نزدیک می‌شوند. پس می‌توان گفت: استدراج، تجدید نعمتی بعد از نعمت دیگر است تا به وسیله التذاد به آن نعمت‌ها، ایشان را از توجه به عاقبت کارهایشان غافل سازد (همان، ص ۵۱۶). از امام صادق علیه السلام درباره معنی استدراج پرسیده شد. در پاسخ فرمود: «هو العبد یذنب الذنب فیملی له و یجدد له عنده النعم، فلیهبه عن الاستغفار من الذنوب، فهو مستدرج من حیث لایعلم»؛ استدراج عبارت است از اینکه بنده هنگامی که مرتکب گناه می‌شود، خداوند به او مهلت می‌دهد و او را مشمول نعمت خود قرار می‌دهد، سپس او را از استغفار - در برابر گناه - غافل می‌کند، بدین‌رو، به تدریج، از طریقی که نمی‌داند گرفتار می‌شود (کلینی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۱۸۹، ح ۲).

در تفسیر آیه «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ» (انعام: ۴۲) مرحوم علامه مطلبی فرموده است که ترجمه آن این است: در این آیه و چهار آیه بعد از آن، خدای سبحان برای پیامبر گرامی‌اش رفتار خود را با امت‌هایی که قبل از او می‌زیسته‌اند ذکر می‌کند و بیان می‌فرماید که آن امم بعد از دیدن معجزات چه عکس‌العملی از خود نشان می‌دادند و حاصل مضمون آن این است که خداوند تبارک و تعالی انبیایی در آن امم مبعوث نمود و هر کدام از آنان امت‌های خود را تا آنجا که پای جبر در کار نیاید و مجبور به تضرع و التماس و اظهار مسکنت نشوند، به انواع شدت‌ها و محنت‌ها امتحان نمود و به اقسام باساء و ضراء مبتلا می‌کرد تا شاید به حسن اختیار به درگاه خدا سر فرود آورده و

از آن در اصطلاح، مهلت دادن به امت‌هایی است که قدر نعمت هدایت خود را نمی‌دانند تا بلکه هوشیار شوند و توبه کنند. از این‌رو، در اصطلاح به معنای مهلت دادن گنه‌کاران و معاندان و کافران تا مدت معین می‌باشد.

خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾ (آل‌عمران: ۱۷۸)؛ کافران می‌پندارند که در مهلتی که به آنها می‌دهیم خیر آنهاست. به آنها مهلت می‌دهیم تا بیشتر به گناهانشان بیفزایند و برای آنهاست عذابی خوارکننده. و در جای دیگر نیز می‌فرماید: ﴿وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾ (اعراف: ۱۸۳)؛ و به آنها مهلت دهم که تدبیر من استوار است. در تفسیر نمونه «نملی» را مهلت دادن معنا کرده است: «نملی از مادهٔ املاء به معنی کمک دادن است که در بسیاری از مواقع به معنی مهلت دادن که آن خود یک نوع کمک دادن نیز محسوب می‌شود، آمده است. در آیه فوق نیز به همین معنی است؛ یعنی آنها را مهلت می‌دهیم» (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۸۲). علامه طباطبائی می‌فرماید: قضای الهی هم همین است. قضاء مختص به خدای تعالی است و در آن کسی با او شریک نیست، به خلاف استدراج که به معنای رساندن نعمت بعد از نعمت است. و این نعمت‌های الهی به وساطتی از ملائکه و امر به انسان می‌رسد. به همین مناسبت، استدراج را به صیغه متکلم مع‌الغیر آورد؛ ولی در «املاء» و در «کید» که نتیجه استدراج و املاء است، به صیغه متکلم وحده تعبیر کرد (طباطبائی، ۱۳۸۰، ج ۸، ص ۴۵۴).

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که

دل‌هاشان نرم شود. ولی زحمات انبیا به جایی نرسید و امت‌ها در برابر پروردگار سر فرود نیاوردند، بلکه اشتغال به مال دنیا، دل‌هایشان را سنگین نمود و شیطان هم عمل زشتشان را در نظرشان جلوه داد و یاد خدا را از دل‌هاشان برد. وقتی کارشان به اینجا رسید، خدای تعالی هم درهای نعمت را به رویشان گشود و چنان به انواع نعمت‌ها متنعمشان کرد که از شدت خوشحالی به آنچه داشتند مغرور شدند و خود را از احتیاج به پروردگار متعال بی‌نیاز و مستقل دانستند. آن وقت بود که به‌طور ناگهانی و از جایی که احتمالش را نمی‌دادند عذاب را بر آنان نازل کرد. وقتی به خود آمدند که دیگر کار از کار گذشته بود و امیدی به نجات برایشان نمانده بود و به چشم خود دیدند که چگونه از جمیع وسایل زندگی ساقط شدند: ﴿فَقَطَّعَ دَائِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (انعام: ۴۵). این همان سنت استدراج و مکرری است که خدای تعالی آن را در آیهٔ ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ...﴾ خلاصه کرده است (طباطبائی، ۱۳۷۶، ج ۷، ص ۹۰). از مجموع آنچه گفته شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که «استدراج» عبارت است از مجازات خداوند، از طریق افزایش نعمت بعد از نعمت، و به صورت تدریجی که مضمولان این سنت، استغفار و توبه را فراموش می‌کنند و در آخرت به عذاب می‌رسند و یا یکباره آن نعمت‌ها را از دست می‌دهند و مورد عذاب واقع می‌گردند.

۵. سنت املاء و امهال

«املاء» در لغت به معنای مهلت دادن است و منظور

می شود در سه عامل «کفر، تکذیب آیات الهی و گناه و معصیت»، خلاصه کرد (همان، ج ۷، ص ۵۴). در ذیل، به برخی از آیاتی که این سه عامل در آنها آمده است اشاره می شود:

- ﴿وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُّكَرًا﴾ (طلاق: ۸)؛
و چه بسیار مردم دیاری که از امر خدا و رسولانش سرپیچی کردند (و کافر شدند) ما هم آنان را به حساب سخت مؤاخذه کردیم و به عذاب شدید معذب ساختیم. این آیه به عامل کفر اشاره دارد و سرپیچی مردم از فرمان الهی را که به کفر می انجامد، موجب گرفتار شدن آنها در عذاب الهی می داند.

عامل تکذیب آیات الهی، در آیات ذیل به خوبی بیان شده است:

- ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (اعراف: ۱۸۲)؛ و آنان که آیات ما را تکذیب کردند، به زودی به عذاب و هلاکت می افکنیم از جایی که نمی دانند.

- ﴿قَدَرْنِي وَمَنْ يُكذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (قلم: ۴۴)؛ پس واگذار مرا با آن که تکذیب می کند این داستان را، آنها را به تدریج (به عذاب و هلاکت) می افکنیم از جایی که نمی دانند.

سومین عامل از عواملی که موجب استدرج و عذاب تدریجی الهی خواهد شد، گناه و معصیت است: ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِم أَبْوَاب كُلِّ شَيْءٍ﴾ (انعام: ۴۴)؛ پس هنگامی که فراموش کردند آنچه را به آن تذکر داده شده اند، درهای همه چیز را به روی آنها گشودیم. در واقع، آنها افراد و یا جامعه ای هستند که مرتکب گناه و معصیت

خداوند - چنان که قرآن گزارش می کند - بر خود عهد و پیمان بسته است تا مردم را هدایت کند و ایشان را به سوی کمال رهنمون گرداند (بقره ۳۸). پس چگونه کافران، تکذیب کنندگان و معصیت کاران را از چنین رحمتی محروم داشته است؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت: قرآن در آیه ۱۷۸ سوره «آل عمران» تبیین می کند: از آنجا که کافران به هر شکل و شیوه ای که خداوند خواست تا ایشان را هدایت کند، از پذیرش هدایت سر باز زدند و حاضر به پذیرش خالقیت و ربوبیت خداوند نشدند، آنان را گرفتار مسئله استدرج کرد؛ زیرا نظام هستی به گونه ای است که هدایت انسان به صورت جبری همانند فرشتگان نیست، بلکه آنان موجوداتی عاقل و مختار هستند که خود می بایست راه خویش را برگزینند. پس جز بیان و تبیین حق و باطل، تکلیفی بر عهده خداوند نیست و او مردم را هرگز به جبر به سوی حق و حقیقت نمی راند. بنابراین، اگر کسی خود به اختیار و اراده خویش راه ضلالت را برگزید، خداوند جز به انذار و هشدارباش، وی را به سوی حق نمی خواند. با این حال، کسانی هستند که به این هشدارها توجهی نشان نمی دهند و به آن پشت می کنند و به تعبیر قرآنی، گوش ها و چشم های خویش را می بندند. بنابراین، مسئله استدرج زمانی پدیدار می شود که شخص از هرگونه پذیرش حق سر باز زند و راه گمراهی و کفر را در پیش گیرد. اینجاست که خداوند با بهره مندی بیشتر از نعمت ها و برکات الهی، وی را در موقعیت و وضعیتی قرار می دهد که هرچه بیشتر در گناه و عذاب غرق شود. می توان عوامل و زمینه هایی را که موجب استدرج

امام باقر علیه السلام در ذیل آیه مزبور می‌فرماید: «أنا و أهل بيتي الَّذِينَ أَوْرثنا الله الارض وَ نحن المتَّقون، وَ الأرض كُلُّها لنا... حتَّى يظهر القائم من أهل بيتي بالسَّيف، فيحوزها...»؛ من و خاندانم کسانی هستیم که خدا زمین را به ما واگذار کرده و ما پرهیزگاران هستیم، و همه زمین از آن ماست... تا زمانی که قائم از خاندان ما با شمشیر قیام کند، و زمین را تصرف کند.

در سوره مبارکه «قصص» آیه ۵، خداوند تبارک و تعالی مستضعفان، را پیشوایان و وارثان زمین قرار داده است: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»؛ و اراده ما چنین است که بر آنان که در زمین به استضعاف کشیده شدند، منت گذاریم و ایشان را امامان و وارثان زمین گردانیم.

و این وراثت مؤمنان بر زمین در سوره مبارکه «نور» تصریح شده است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» (نور: ۵۵)؛ خداوند وعده فرموده به آن دسته از شما، که ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند، که قطعاً ایشان را در زمین خلافت خواهد بخشید، همان‌طور که در مورد گذشتگان چنین کرد. و عمل به آیینی را که برای ایشان برگزیده است، بر آنها بسیار آسان و ممکن خواهد کرد. و به جهت آنها ناامنی را به آرامش و امنیت مبدل خواهد ساخت، تا مرا بپرستند و برای من شریکی قرار ندهند.

خداوند سبحان پیش از خلقت و آفرینش، نیز سخن از «خلیفه» می‌گوید، آنجا که به ملائکه

نابخشودنی می‌گردند و از عمل خود نادم و پشیمان نمی‌شوند و با اختیار و اراده خود به راه ضلالت و گمراهی حرکت می‌کنند، بدون اینکه به راهنمایی‌های خداوند، انذارها و هشدارها توجه داشته باشند و به پیام‌آوران الهی گوش فرادهند. خداوند آنها را بر اساس سنت مجازات خود به جزای اعمالشان می‌رساند و به وسیله فور نعمت، آنان را سرگرم نموده و بدون اینکه متوجه باشند، به عذاب دردناکی گرفتارشان می‌کند.

۶. سنت قطعی پیروزی حق بر باطل

خداوند در قرآن مجید در آیات کریمه متعددی، اشاره به غلبه نهایی حق بر باطل در پهنه زمین دارد. خدای متعال در سوره مبارکه «انبیاء» آیه ۱۰۵ می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»؛ و به تحقیق، در زبور - داوود - پس از ذکر تورات نوشتیم که زمین را بندگان صالح من به ارث خواهند برد.

موضوع حکومت افراد نیکوکار در روی زمین، تحقق بخش وعده‌ای است که خداوند متعال در کتب آسمانی به صالحان و متقیان داده است. این معنی نشان می‌دهد که حکم مزبور یک حکم همیشگی، و لازمه سازمان اجتماع بشری است و بدون تحقق آن، جامعه انسانی دارای کمال نخواهد بود. خدای متعال در سوره «اعراف» آیه ۱۲۸ نیز سنت وراثت زمین به اهل تقوا را بیان می‌فرماید: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛ همانا زمین از آن خداست و آن را به هر کس از بندگان که بخواهد ارث می‌دهد و سرانجام از آن پرهیزگاران خواهد بود.

می فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره: ۳۰)؛ و هنگامی که پروردگارت به ملائکه فرمود که من در زمین قرار دهنده خلیفه هستم. چیره ساختن نهایی مؤمنان صالح بر ظالمان، سنت پایدار خداوند در تمام امت هاست. از آنجا که استخلاف دوستان خداوند در زمین، فقط مربوط به آینده نیست و در گذشته هم نمونه‌هایی وجود داشته، خداوند اصول کلی مربوط به استخلاف را در ضمن داستان‌های مربوط به اقوام گذشته آورده است. برای مثال، در روزگار حضرت نوح علیه السلام چنین شد، دشمنان ایشان نابود شدند و خود آن حضرت و شیعیانشان زمین خدا را به ارث بردند. آنها زمانی طولانی در زمین زندگی کردند و در آن، شهرها و حکومت‌ها بنا نهادند.

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ... فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ﴾ (اعراف: ۶۴ و ۵۹)؛ ما نوح را به سوی قومش فرستادیم... اما سرانجام او را تکذیب کردند. ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند، رهایی بخشیدیم و آنها که آیات ما را دروغ پنداشتند، غرق کردیم؛ زیرا آنها مردمی بودند کوردل و کور باطن.

سرگذشت حضرت نوح علیه السلام در سوره‌های مختلفی از قرآن، از جمله: «هود»، «انبیاء»، «مؤمنون» و «شعرا»، آمده است. در دوران حضرت موسی علیه السلام نیز این اراده خداوند تحقق یافت. فرعون و هامان و لشکریان آن دو، پس از سال‌ها سرکشی، به ذلت و خواری افتادند و امت حضرت موسی علیه السلام وارث تخت ایشان گشتند. ﴿سَلُّوا عَلَيْنَا مِنْ نَبَا مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ... وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَىٰ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ

خلاصه و نتیجه‌گیری

خداوند متعال قرآن را کتاب تربیت و هدایت بشر قرار داده است: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (بقره: ۲). در عین حال، انسان را مختار آفریده است تا خود این راه هدایت را انتخاب کند و به سعادت و کمال دست یابد: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ (انسان: ۳). و این سنت هدایت، در

﴿وَجَعَلَهُمُ أُمَّةً وَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ (قصص: ۶۱)؛ ما از داستان موسی و فرعون، به حق بر تو می‌خوانیم... اراده و مشیت ما بر این قرار گرفته است که بر مستضعفان در زمین منت گذاریم، و آنها را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم. سرگذشت عبرت‌انگیز دیگر پیامبران الهی و قوم آنها مانند ثمود، هود، صالح و عاد، در آیاتی از قرآن بیان شده است؛ از جمله: یونس: ۷۱-۷۵؛ هود: ۲۵-۹۶؛ شعرا: ۶۵-۱۹۰؛ انبیاء: ۶۹-۹۰؛ قمر: ۸-۴۶. آری، این اراده حتمی خداوند، همان‌گونه که در مورد امت‌های گذشته تحقق یافت، در این امت نیز به واقعیت خواهد پیوست؛ چنان‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «آنچه در میان اقوام گذشته واقع شده، طابق النعل بالنعل اجرا خواهد شد، از هر راهی که آنها رفته‌اند شما نیز قدم به قدم از آن راه خواهید رفت» (سلیمان، ۱۳۸، ج ۲، ص ۷۱۵).

طول تاریخ خلقت بشر جاری بوده و هست. ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ (طه: ۵۰) و برای رسیدن به این مهم، از شیوه‌های مختلف استفاده کرده است. شیوه‌های تربیتی خداوند بر پایه اصولی است که این اصول خود، دارای پشتوانه اعتقادی قوی الهی، است. سنت‌های تربیت‌ساز از جمله مبانی هستی‌شناختی است که خداوند متعال آنها را چراغی روشنگر در طریق هدایت انسان، قرار داده است. سنت‌های الهی، هرچند بیانگر سرنوشت گذشتگان است، اما اعتقاد به ثبوت و لایتغیر بودن این سنت‌ها نقش تربیت‌سازی آنها را آشکار خواهد کرد. هدف خداوند متعال از طرح مکرر آنها در قرآن به مقتضا و مناسبت‌های مختلف، این بوده است که اولاً، مبنای زندگی سعادت‌مندان انسان‌ها را بر اساس آنها و با توجه به آنها، پایه‌ریزی نماید. و ثانیاً، با طرح آنها شیوه برخورد و رفتار امت‌ها با انبیا و رسولانی را که برای هدایت آنها به سوی کمال مبعوث شدند نشان داده، و رفتار متناسب با اعمالشان، با آنها را از طرف خداوند متعال بیان کند، تا مورد عبرت آیندگان باشد. قرآن بارها دعوت به مطالعه سنت‌های الهی، و سرگذشت ملت‌های قبل نموده است ﴿يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ﴾ (روم: ۹)، که از اشتراک تمام انسان‌ها در قوانین تکوینی یا تشریحی، که آثار وضعی دارد حکایت می‌کند. و اگر اشتراک در قوانین نبود، قرآن - که کتاب هدایت است - امر به مطالعه سرنوشت امت‌های گذشته نمی‌کرد. بر این اساس، گاهی می‌فرماید: ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ (عنکبوت: ۲) و به او سنت امتحان و ابتلاء را گوشزد می‌نماید: ﴿لَقَدْ فَتَنَّا

الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ﴾ (عنکبوت: ۳)؛ ما همه شما را مورد آزمایش قرار می‌دهیم کما اینکه گذشتگان شما را نیز مورد امتحان و آزمایش قرار دادیم. انسان‌ها از پیامبران، تا مردمان عادی، مؤمن و کافر، پیر و جوان و... در آزمون‌اند، هرچند مراتب و درجات امتحان، متفاوت است. گاه می‌فرماید: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (یونس: ۴۷) تا از سنتی الهی خبر دهد که بر اساس آن، به سوی هر امتی رسولی گسیل داشت تا رسالت‌ها و پیامش را به امت برساند و آنها را تربیت و هدایت کند و با این بیان، سنت ارسال رسل را اعلام نماید. و گاه می‌فرماید: ای مردم، آگاه باشید که نتیجه دهن‌کجی به پیامبران و رسولان الهی و تکذیب آیات الهی، سرنوشتی جز قهر و مجازات الهی در پی نخواهد داشت: ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (اعراف: ۱۸۲). و این گرفتاری و مجازات خدا تدریجی خواهد بود. و به این طریق، سنت استدراج را تبیین می‌فرماید. خداوند به این جهت استدراج را به «من حیث لا یعلمون» مقید کرد تا بفهماند این نزدیک نمودن آشکارا نیست، بلکه در همان سرگرمی به تمتع از مظاهر زندگی مادی مخفی است. در نتیجه، ایشان با زیاده‌روی در معصیت، پیوسته به سوی هلاکت نزدیک می‌شوند. و گاه به کسانی که غرق در نعمت‌های فراوان الهی هستند، اما او را فراموش کرده و به ظلم و ستم پرداخته‌اند، می‌فرماید: ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُملِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُملِي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾ (آل‌عمران: ۱۷۸)؛ مهلت چندروزه در دنیا آنها را فریب ندهد؛ زیرا این مهلت به ضرر آنهاست تا بیش از پیش

در منجلا ب گناه فروروند و عذاب مهین و دردناک را بچشند. و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾ (اعراف: ۱۸۳)؛ و به آنها مهلت دهم، که تدبیر من استوار است. و بدین طریق، سنت املاء و امهال را به انسان گوشزد می‌فرماید.

و سرانجام، قطعی بودن پیروزی حق بر باطل را به‌عنوان یک سنت لایتغیر الهی بیان می‌کند. و آن را بارها به پیامبر و مؤمنان متذکر می‌شود که قطعاً مؤمنان و صالحان، جانشینان من در زمین‌اند، و این سنت لایتغیر الهی است؛ همان‌طور که در مورد امت‌های گذشته تحقق یافت، در این امت نیز به واقعیت خواهد پیوست؛ چنان‌که پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند: «لَتُرَكَّبَنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ شَبْرًا بِشَبْرٍ وَ ذُرَاعًا بِذُرَاعٍ» (سلیمان، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۷۱۵)؛ آنچه در میان اقوام گذشته واقع شده، طابق النعل بالنعل اجرا خواهد شد، از هر راهی که آنها رفته‌اند، شما نیز قدم به قدم از آن راه خواهید رفت. و سرانجام: ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ (نور: ۵۵).

کلام آخر اینکه پیوستگی و ارتباط تنگاتنگ سنت‌های الهی با یکدیگر بیانگر نظام تدبیر خلقت و ربوبیت مطلق الهی بر جهان هستی است. خداوند رب العالمین در این نظام هماهنگ، در میان ملت‌ها، رسولان و هدایت‌گرانی از جنس خود آنها قرار می‌دهد تا به هدایت و تربیتشان پردازند. سپس مورد امتحان و ابتلاء قرار می‌گیرند تا خبیث و طیب، صادق و کاذب، مؤمن و غیر مؤمنشان مشخص شود.

آنان که هدایت شوند و راه سعادت و کمال را بیمایند، رستگار می‌شوند و در دنیا وارثان زمین خواهند بود و در آخرت، بهشت برین جایگاه آنهاست. اما آنان که آیات الهی و رسولانش را تکذیب کردند، سنت استدراج و املاء و امهال در مورد آنها جاری می‌شود. سپس به واسطه ظلم و تکذیبشان، نابود می‌شوند. و این سنت‌های جاریه الهی است که برای همه اقوام و سرزمین‌های تا قیام قیامت ادامه دارد.

منابع

- نهج البلاغه، ۱۳۸۴، ترجمه محمد دشتی، قم، دارالعلم.
ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۲۶ق، لسان العرب، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
الگار، حامد، ۱۳۸۳، درس‌گفتارهای حامد الگار، ترجمه اسحاق اکبریان، تهران، کتاب طه.
دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران.
رضایپور، یوسف، ۱۳۸۰، «درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت در المیزان»، فلسفه و کلام: علمامه، ش ۱.
سلیمان، کامل، ۱۳۸۱، روزگار رهایی، ترجمه علی اکبر مهدی‌پور، قم، آفاق.
صدر، سیدمحمدباقر، بی‌نا، سنت‌های تاریخ در قرآن، ترجمه جمال‌الدین موسوی، تهران، بی‌نا.
طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۶، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، اعلمی، ج ۱۶ و ۲۰.
—، ۱۳۸۰، تفسیر المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، ج پنجم، قم، جامعه مدرسین، ج ۱، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۹.
فخررازی، محمدبن عمر، ۱۴۱۱ق، التفسیر الکبیر، بیروت، دارالکتب العلمیه.
مصباح، محمدتقی، ۱۳۶۸، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
معلوف، لوییس، ۱۹۷۳م، المنجد فی اللغه، ج بیست و سوم، بیروت، دارالمشرق.
مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۵، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب اسلامی.
مهدی‌زاده، احمد، ۱۳۸۶، آسیب‌شناسی جامعه از دیدگاه قرآن، تهران، آشیانه مهر.